

به نام خدا

اسلام و تمدن جدید  
جستاری در حوزه ی مباحث  
فلسفه دین

مؤلف :

کریم نافعى فرد

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱ فورسیدی

سرشناسه: نافعى فرد، کریم، ۱۳۳۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: اسلام و تمدن جدید: جستاری در حوزه ی مباحث فلسفه دین /  
مؤلف: کریم نافعى فرد.  
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.  
مشخصات ظاهری: ۱۹۰ ص.  
شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۴۳۲ - ۸۶۱ - ۶  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
عنوان دیگر: جستاری در حوزه ی مباحث فلسفه دین.  
موضوع: اسلام و ادیان دیگر.  
اسلام و غرب - اسلام و سیاست - دین و سیاست - دین و فلسفه.  
رده بندی کنگره: BP ۲۲۷ - رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۰۹۷۱۱  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب: اسلام و تمدن جدید (جستاری در حوزه ی مباحث فلسفه دین)

مؤلف: کریم نافعى فرد

ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)

صفحه آرایى، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱ خورشیدی

چاپ: زبرجد

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار .....	۵
انسان از منظر تاریخ .....	۷
ادیان آسمانی، اختلافات انسانی .....	۱۲
تفسیر آیات جنگ .....	۱۸
تاریخی بودن آیات جنگ .....	۲۹
اسلام و اهل کتاب .....	۴۰
اسلام و جنگ تهاجمی .....	۴۳
برداشتهای نادرست از آیات جنگ .....	۴۷
جهانی کردن آموزه‌های اسلام .....	۵۲
اسلام از نظر غربی‌ها .....	۵۵
نامه‌های پیامبر به سران کشورها .....	۶۴
اسلام و صهیونیسم .....	۸۷
اسلام و مسیحیت .....	۱۳۳
اسلام و ادیان دیگر .....	۱۳۹
اسلام و اصول‌گرایی .....	۱۶۳
اسلام و اقتدارگرایی .....	۱۷۱
اسلام و میانه‌روی .....	۱۷۷
پی‌نوشت‌ها .....	۱۸۵
منابع و مأخذ .....	۱۸۹



## پیش‌گفتار

نوشتاری که از نظر خواننده می‌گذرد، حاصل تحقیقات پیرامون برخی از موضوعاتی است که جهان اسلام در دنیای امروز با آنها درگیر است. بدیهی است بسیاری از کارشناسان اسلامی اعم از اهل سنت و جماعت و شیعه در ارتباط با یکایک موارد عنوان شده، تحقیق و بررسی به عمل آورده، و در رابطه با هر یک راه حلی ارائه نموده‌اند. نگارنده پیشاپیش نسبت به زحماتی که آن دسته از علمای دلسوز مردم، متحمل گردیده‌اند، مراتب سپاس و قدردانی خود را اعلام داشته، و توفیق روز افزون و همچنین علو درجات شان را از خدای تعالی مسئلت می‌نماید.

در کنار تحقیقات انجام شده، نگارنده نیز چنانچه عنوان شد، تحقیقاتی به عمل آورده، که امیدوار است در حل و فصل مشکلات مبتلابه مسلمانان مفید واقع گردد. عنوان اصلی کتاب: «اسلام و تمدن جدید» می‌باشد، و همان‌گونه که از عنوان آن بر می‌آید، در خلال آن، موارد عدیده‌ای از موضوعات، که به لحاظ عدم وجود راهکارهای متناسب با عصر حاضر در ارتباط با آنها، خود معضلی برای جهان اسلام شده‌اند، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. به گمان نگارنده، آنچه که تاکنون در ارتباط با موضوعات مورد بحث در کتاب (قرآن) گفته شده، اگر هم در ادوار و اعصار قبلی کارگشا بوده، حداقل در عصر حاضر گره‌ای از کار مسلمانان باز نمی‌کند.

ممکن است عنوان شود: دلیل شما چیست؟ در پاسخ بایستی گفت: بسیار روشن است! همین وضعیتی که در حال حاضر مسلمانان دارند، همین وضعیتی که به شکل کلاف درهم‌تنیده‌ای مسلمانان را در بر گرفته، و به شکلی در آمده که اساساً نمی‌دانند چه بکنند، تا از این باتلاقی که در آن گرفتار شده‌اند، خود را خلاص نمایند! بهترین دلیل است. هر مسلمان آگاهی اگر خوب بنگرد، و نسبت به اوضاع و احوال مسلمانان در جهان

امروز، قدری تأمل نماید، خیلی زود به وضعیت اسفباری که مسلمانان را در بر گرفته، پی خواهد برد. وضعیتی که با پی بردن بدان، قلب هر مسلمانی به درد می‌آید، و جز ابراز تأسف و اندوه فراوان چیزی به ذهنش خطور نمی‌کند.

اگر مسلمانان به مطالب مندرج در نوشتار حاضر توجه نمایند، و در ارتباط با مباحث طرح شده در آن، به دور از حب، بغض، جمود و تعصب، قدری تأمل و تعمق به خرج دهند، چه بسا موفق شوند خود را از این وضعیتی که در آن گرفتار شده‌اند، رهایی بخشند. اعتلا و عزت اسلام و مسلمین آرزوی ماست، و همه تلاش‌هایی که انجام داده، و خواهیم داد، جز به منظور تحقق این معنا نخواهد بود.

نگارنده بر آن نیست که هرآنچه عنوان شده درست است، و اذعان دارد که چه بسا در مواردی به خطا رفته باشد. بر هرخواننده مؤمن، منصف و دلسوز اسلام فرض است به لحاظ چند مورد خطا از خیل کثیر موارد صحیح چشم‌پوشی ننماید، و در قضاوت خویش همه را به یک چوب نراند. موارد صحیح را بگیریم و موارد ناصحیح را اگر باشد، بعداً می‌توان اصلاح نمود. در خاتمه توفیق همگان را از درگاه احدیت مسئلت می‌نمایم.

کریم نافع فرد

۱۳۸۴ هجری شمسی - ۲۰۰۵ میلادی

## انسان از منظر تاریخ

چنانچه از بررسی تاریخ بشر بر می آید، اعتقاد مذهبی و دینی از همان لحظه‌ای که انسان خود را شناخته و دارای معرفت گردیده، در وجود انسان ریشه دوانیده، و همانند بذری که لحظه به لحظه رشد می کند، شروع به رشد و نمو کرده است.

به گمان ما خدای تعالی همان لحظه که معرفت و آگاهی را به انسان بخشیده، حس دینی و خداپرستی را نیز به وی ارزانی داشته، چیزی که هست، چون معرفت انسان در مراحل اولیه ناقص بوده، و نمی توانسته همه چیز را خوب و کامل درک کند، لذا حس خداجویی و خداپرستی اش نیز از مسیر درست و طبیعی منحرف گردیده، و به مسیر شرک و خرافه کشیده شده است.

چون حس خداجویی و خداپرستی، حسی درونی است، و مابه ازایی ملموس در بیرون ندارد، اگر خدای تعالی انبیا را به منظور هدایت بشر نمی فرستاد، هرگز نوع انسان چنان که باید و شاید، خدا را درک نمی نمود.

زیرا آنچه که در جهان خارج انسان را احاطه نموده، و بیشمار تعدد و تنوع نیز دارد به قدری در انسان تأثیرگذار است که فرصت و زمان هر گونه تأمل و تفکر نسبت به امور ماوراءالطبیعه خصوصاً خدا را از انسان می ستاند، و اجازه نمی دهد تا انسان با فراغ بال و آسودگی خیال، در این مسیر پیش رود.

تصور آنکه اگر انبیا نیز نبودند، بشر به مدد رشد دماغی و فکری، بالاخره به توحید می رسید، و اگر خدای تعالی انبیا را فرستاده، به منظور تسریع در این معنا بوده، تصویری درست نمی تواند باشد.

زیرا اولاً، اگر این کار لزومی نداشت، خدای تعالی بدان اقدام نمی فرمود. ثانیاً، نظر آن

دسته که علت فرستادن انبیا را تسریع در هدایت انسانها به مسیر توحید و خداپرستی عنوان نموده‌اند، نیز نمی‌تواند صحیح باشد، چرا؟ چون در محضر خدای تعالی زمان معنا ندارد، و در مورد ایشان نمی‌توان تصور نمود که دیر یا زود شدن این گونه امور اهمیتی داشته باشد.

مگر جز آن است که میلیون‌ها سال سپری شده، تا منظومه شمسی و زمین مستعد حیات گردیده، آیا اگر خدای تعالی می‌خواست، نمی‌توانست مدت زمان یاد شده را کوتاهتر نماید؟

قطعاً می‌توانست، اما از آنجا که خدای تعالی درصدد است امور جهان را با توجه به اسباب و علل منطقی انجام داده، و همه چیز را از مسیر منطقی و عقلایی پیش برد، لذا از اقدامات خارج از این قاعده جز در موارد مورد لزوم، ابا داشته، و طول زمان چه کم باشد و چه زیاد، تأثیری در مشیت او نمی‌تواند داشته باشد، زیرا او در زمان و مکان محصور نیست.

به منظور پیش‌گیری از سقوط کامل نوع بشر در ورطه گرایشات نفسانی و به تعبیری دیگر شیطانی، خدای تعالی از میان افراد بشر پیامبرانی برگزید و توسط آنان پیام آسمانی خود را به مردم ابلاغ نمود.

در طول تاریخ پیامبران بسیاری آمدند، تلاش و مجاهدت نمودند، و مصائب فراوانی متحمل گردیدند، تا پیام خداوند را به مردم برسانند. بسیاری از این شخصیت‌های الهی، جان بر سر اهداف خویش نهادند، اما مع‌الأسف روند جریانات چنانکه باید و شاید پیش نرفت، و نوع انسان به استثنای اقلیتی محدود، به فلاح و رستگاری کامل دست نیافت. انسان، از همان اولین روزهایی که خود را شناخت، بی‌وقفه مورد تهاجم و تجاوز هموعان خویش قرار گرفت. اولین مصداق این برخورد و تعامل غلط و غیر انسانی را در برخورد قایل با هابیل می‌توان مشاهده نمود.

هر دو انسانند و هر دو فرزند آدم، اما یکی شده قایل و یکی شده هابیل. یکی مظهر دنیاطلبی، خودخواهی و به تعبیری دیگر گرایشات نفسانی است، و دیگری مظهر آخرت‌طلبی، دیگر خواهی و به عبارتی بهتر گرایشات رحمانی است.



عملکرد تمام گروه‌ها، شعبه‌ها، قبایل و طوائف مختلف انسانی مشابه عملکرد همان دو نفر بوده، و در واقع فرزندان خلف همان دو تن هستند. البته منظور نگارنده آن نیست که انسان‌های خوب فرزندان هابیل هستند، زیرا وی فرزندی نداشت، و ناکام از دنیا رفت، بلکه منظور خلق و خوی قابیلی و هابیلی است.

از همان اولین مراحل که انسان خود را شناخت، از سه جبهه مورد تهاجم واقع گردید، یکی جبهه سیاسی و نظامی، دیگری جبهه اقتصادی و در خاتمه جبهه دینی و مذهبی. جبهه اول یعنی جبهه سیاسی و نظامی در طول تاریخ، نوع انسان و خاصه انسانهای مظلوم و بی‌دفاع را مورد تهاجم و تعرض قرار داده، و آثار زیانبار لطامات و صدماتی که این جبهه بر پیکره بشریت وارد آورده، هنوز بر تارک آن می‌درخشد.

تاریخ بشر آکنده از جنگ‌های ویرانگری است که شخصیت‌های سیاسی و نظامی بر جوامع انسانی تحمیل نموده‌اند. جنگ‌هایی که در خلال هر یک از آنها خیل بی‌شماری از انسان‌های معصوم و بی‌گناه از میان رفته‌اند، بدون آن‌که در ایجاد آن جنگ‌ها نقشی داشته باشند.

انسان‌هایی که یکبار بیشتر به دنیا نیامده‌اند، و جای آن‌که در خلال همان یکبار که در واقع اولین و آخرین فرصت هر انسانی در دنیاست تا هم از مواهب هستی بهره‌مند شده، و هم مراحل رشد، کمال و تعالی را طی نماید، بر اساس خواست یک یا چند تن افراد قدرت طلب و جنگ طلب، به ناگاه خود را درون معرکه و مهلکه‌ای یافته‌اند که نه راه پس داشته‌اند و نه راه پیش.

تا آمده‌اند به خود بجنبند، یا کشته شده‌اند، و یا کشته‌اند، و اگر هم اینجا کشته‌اند، جای دیگر کشته شده‌اند، و بالاخره در پایان راه هیچ چیزی به دست نیاورده، و دست خالی از این جهان رفته‌اند.

طرح اختلاف و دشمنی میان اسلام و مسیحیت و پر و بال دادن به این موضوع، خواه از طرف دول مسلمان بوده باشد، خواه از طرف دول مسیحی، چیزی است که از حدود چهارده قرن پیش شروع شده، و هنوز هم ادامه دارد، و شاید بتوان گفت: یکی از مهم‌ترین خوراک بوق‌های تبلیغاتی جهان اسلام و جهان مسیحی بوده است.

امروز نیز دولت‌های مسیحی، مسلمانان را به اموری چون ایجاد رعب، وحشت و انجام اعمال تروریستی در میان ملل جهان محکوم نموده، و از این طرف، مسلمانان نیز دولت‌های مسیحی را به سلطه‌طلبی، اقتدارگرایی، چپاول و غارت منابع ملل ضعیف و ایجاد جنگ‌ها و کشتارهای خانمان برانداز متهم می‌نمایند. هر یک از طرفین، خاصه غربی‌ها، در صورت امکان تلاش دارند تا همه چیز را به اسلام و مسیحیت ربط دهند.

برای مسلمانان اینگونه جا انداخته‌اند که مسیحیت را با اسلام میانه خوبی نیست، و اگر بتواند درصد حذف یا تضعیف آن خواهد بود، و برای مسیحیان نیز این‌گونه تعریف کرده‌اند که اسلام دین خطرناکی است، و مسلمانان نیز، عناصری ناراحت و ناراضی‌اند که کارشان در جهان جز ایجاد وحشت و ترور چیز دیگری نیست، پس تا آنجا که ممکن است بایستی این گروه را تحت نظارت و فشار قرارداد تا مبادا مرتکب اعمالی غیر قابل جبران گردند!!!

در تمام این جریان‌ها آیا کسی از خود پرسیده که نقش اسلام و مسیحیت در ارتباط با این درگیری‌ها و مخاصمات چیست؟ آیا جنگ‌هایی که در طول تاریخ توسط افرادی سلطه‌طلب و اقتدارگرا ایجاد گردیده، و هر دو طرف را به جان هم انداخته‌اند، ریشه در اعتقادات اسلامی و مسیحی دارد؟ آیا خدای تعالی دستورات آسمانی خود را به منظور ایجاد جنگ، نفاق، تفرقه، تضاد و کشتار مردم نازل فرموده، یا با ارسال پیامبران و تعالیم آسمانی، درصد ایجاد صلح، دوستی، صفا، صمیمیت و روح برادری در میان مردم بوده است؟

تا آنجا که نگارنده دریافته، این درگیری‌ها و تخاصمات هیچ ربطی به اسلام و مسیحیت نداشته، و ندارد، و اگر کسانی خواه در گذشته، خواه در حال حاضر، درصد کشیدن پای اسلام و مسیحیت به وسط بوده، و کوشیده‌اند تا منشأ و موجد این‌گونه اعمال را اسلام و مسیحیت معرفی نمایند، همه به لحاظ تأمین منافع خودشان بوده، و نمی‌توان این‌گونه اعمال و گرایش‌ها را به دین خدا نسبت داد.

مگر می‌توان تصور نمود که ادیان الهی موجد جنگ و قتال میان مؤمنین به خدا باشد! مگر می‌توان قبول نمود که رسالت پیامبران الهی آن بوده که پیروان خود را به جان هم

انداخته، و آنان را به نابودی و تباهی همدیگر هدایت کنند!

امروز وقت آن رسیده تا همه جهانیان بدانند عمر تقابل شرق و غرب در پوشش دین به پایان رسیده، و ملل جهان اعم از یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و غیر آنان، اگر به دنبال دست‌آویزی جهت ایجاد درگیری و جنگ با یکدیگرند، این دست‌آویز نمی‌تواند دین باشد، و جهت دستیابی به آمال و خواسته‌های اختلاف برانگیز و جنگ‌طلبانه خویش بهتر است به چیزهای دیگر متوسل گردند.

ما درصدد محکوم نمودن این دسته و تبرئه دسته دیگر نیستیم، چرا که انجام این عمل، نه ممکن است، و نه مفید. تنها چیزی که می‌دانیم و انتظار داریم تا تمام ایمان داران و فرهیختگان جهان از هر قوم، دین و آئین بدان توجه نمایند، آن است که بدانند هدف از نزول ادیان آسمانی و رسالت پیامبران، چنانچه اشاره شد، این نبوده که پیروان آنان به جان هم افتاده، و موجبات هدم و نابودی یکدیگر را فراهم آورند. اگر امروز مشاهده می‌شود که یهودیان از جانب مسلمانان نگرانند، و اگر مسلمانان قوم یهود را دشمن قسم‌خورده بشریت می‌دانند، اگر دول مسیحی اسلام را دینی خطرناک، و مسلمانان را تروریست معرفی می‌کند، و اگر مسلمانان مسیحیان را دولی سلطه‌طلب و جنگ‌طلب می‌دانند، برای روشن شدن این مسأله بایستی به دو نکته توجه داشت:

الف - اول آن که بایستی حساب دولت‌ها را از حساب ملت‌ها جدا نمود، و آنچه را که دولت‌ها انجام می‌دهند، نمی‌باید به حساب ملت‌ها گذاشت.

ب - انحرافات که در اصول و آموزه‌های هر یک از ادیان راه یافته، و همان نگرش‌های انحرافی، موجبات آن همه درگیری‌ها و اختلاف‌ها را فراهم آورده، آنها را شناخت، و همچنین شناساند، تا بدین وسیله حربه از دست کسانی که با بهره‌برداری از آنها درصدد ایجاد اختلاف و دشمنی میان مردم می‌باشند، گرفته شود.

در ارتباط با بخش اول، چندان ابهام و پیچیدگی در کار نیست، و چه بسا اکثریت ملل جهان در حال حاضر، بدین نکته واقف باشند که جنگ میان دولت‌ها، با هر دین و مرامی، ربطی به ملت‌ها نداشته و ندارد. اما در ارتباط با بخش دوم دامنه بحث بسیار وسیع بوده، و نیازمند تحقیقاتی فراوان می‌باشد.

## ادیان آسمانی و اختلافات انسانی

اگر جوهره و روح ادیان به خوبی تعریف و درک شود، و معلوم گردد که ادیان آسمانی فی‌نفسه با هم اختلاف و تضادی ندارند، آنگاه به تمام آنچه که در طول تاریخ انجام گرفته، و تلاش به عمل آمده تا ادیان آسمانی را در تقابل با یکدیگر معرفی نمایند، خاتمه داده خواهد شد.

به گمان ما تمام اختلافات موجود میان پیروان ادیان، به همان اشتباهی باز می‌گردد که «مارکس» و امثال وی دچار آن شدند. اشتباه وی آن بود که میان مذهب و مذهبی‌ها تفاوتی قائل نشد، و با این تفکر که «دین افیون ملت هاست» همه را به یک چوب راند. حال آن که چنین تصویری صحیح نیست، و اگر دین افیون ملت‌ها شده، این به لحاظ آن نیست که جوهره‌ی دین چنین چیزی را اقتضا دارد، بلکه در طول تاریخ دست‌هایی که درصد بازی دادن ملل ناآگاه و به یغما بردن ثروتهای آنان بوده‌اند، با همکاری عواملی که در این زمینه‌ها دارای نقش مؤثری بوده‌اند، یعنی متولیان رسمی ادیان و مذاهب، چنین جریانی را ایجاد نموده، و از ادیان آسمانی که تنها رسالت شان دادن آگاهی به مردم، و برقراری حق و عدالت در جوامع بشری بوده، خمیر مایه‌ای ساخته و فراهم نموده‌اند که شده افیون ملت‌ها!

انسان امروز در میان جناح‌ها، گروه‌ها، ادیان و مذاهبی که با کیفیت موجود پدید آورده، به طوری که یهودی با مسلمان، مسلمان با یهودی، یهودی با مسیحی، مسیحی با یهودی، مسلمان با مسیحی، مسیحی با مسلمان، مسلمان با بودائی، بودائی با برهمایی و ... آن همه ادیان و مذاهب همه با یکدیگر در ستیزند، تصور می‌کنند تیرهایی که به سوی یکدیگر رها می‌کنند، فقط جسم و جان خودشان را مجروح می‌سازد.

حال آن که این طور نیست، و اگر قدری عمیق‌تر به موضوع بنگرند، خواهند دید که این ساحت مقدس خداوندی است که آماج همه آن تیرها بوده، و اگر خوب نگاه کنند، خواهند دید که همگی، خدا را در میان نهاده، و تمام تیرها و نیزه‌های خود را به سوی او پرتاب می‌کنند، و تنها کسی که در این میان زخم می‌خورد، جز ساحت خداوندی نیست!

در این جاست که این فکر بر ذهن انسان خطور می‌کند که انسان، این اشرف

مخلوقات، و این موجودی که خدای تعالی همه چیز را برای او آفریده، او را امانت‌دار خویش قرار داده، مسجود فرشتگان گردانیده، او را به منظور آن که در لحظات سنگین و دهشتناک تنهایی، انیس و مونس خویش قرار داده، با او بگوید و از او بشنود، و برای او از رمز و رازهای اهورایی، پرده برگیرد.

همین موجود که خداوند آن همه وی را مورد لطف خود قرار داده، چه بر سر خدا آورده، و چگونه خدایی با آن همه عظمت و اقتدار را به وجودی مظلوم مبدل نموده، و ظالمانه تیرها و نیزه‌های خویش را بر تن وی نشانده، و خالق این تراژدی گشته: خدای مظلوم! انسان ظالم!

بدیهی است نظر نگارنده آن نیست که امروزه پیروان ادیان و مذاهب مقابل یکدیگر صف‌آرایی نموده، و با هم در جنگند، بلکه چنانچه در بخش الف عنوان شد، بایستی دقت داشت، و حساب دولت‌ها را از ملت‌ها جدا نمود. به عبارتی بهتر، آنچه را که دولت‌ها انجام می‌دهند، نمی‌بایستی به حساب ملت‌ها گذاشت.

آنچه که بایستی بدان توجه نمود آن است که در تمام اختلافات، درگیری‌ها و جنگ‌هایی که پیش آمده و می‌آید، اگر اختلافات و درگیری‌های مزبور صبغه دینی و مذهبی داشته باشد، هیچ یک به دین و مذهب مربوط نبوده، و اگر رنگ و لعاب دینی دارد، همه براساس تبلیغاتی است که قدرت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی با همکاری و همیاری شخصیت‌های به‌ظاهر دینی، اما در باطن هوا پرست به عمل آورده و می‌آورند.

اگر این موضوع که ادیان و مذاهب فی‌نفسه در بروز این اختلافات نقشی ندارند، و هر چه هست به متولیان رسمی آن باز می‌گردد، درک گردد، شاید پنجاه درصد مشکلات حل شود.

اگر مردم بدانند که ادیان و مذاهب به خودی خود نمی‌توانند منشأ اختلاف و تفرقه میان ملت‌ها باشند، و اگر با یک چنین اموری مواجه هستیم همه به موجب اختلاف نظرهایی است که زاینده تفکرات و تصورات رؤسا و سردمداران هر دین و مذهب بوده و هست، مقدار قابل توجهی از معضلات پیش رویمان برطرف خواهد شد.<sup>۱</sup>

شایان ذکر آن که امروزه علی‌الظاهر موضوع ضدیت میان غرب مسیحی و شرق

مسلمان با عنوان ضدیت میان مسیحیت و اسلام مطرح نمی‌شود، و اگر چیزی مطرح شود با عنوان فرهنگ و تمدن غرب و فرهنگ و تمدن اسلام مطرح می‌گردد. برای مثال یکی از برخورد تمدن‌ها سخن می‌گوید، و دیگری از گفتگوی تمدن‌ها، و در هر دو مورد، و موارد مشابه، نهایتاً منظور از فرهنگ و تمدن، همان مسیحیت و اسلام می‌باشد.

نکته‌ای که در این میان توجه بدان بسیار حائز اهمیت می‌باشد، آن است که شرق یا به تعبیری دیگر، فرهنگ و تمدن شرق، منحصر به اسلام نمی‌باشد، و در فرهنگ و تمدن شرق، علاوه بر اسلام، آیین‌های دیگری نیز چون کیش‌های برهما، بودا، تائو و... نیز حضور داشته و دارند، که تعداد پیروان آنها در جهان بسیار فراوان است، حال چه شده که غرب در طول تاریخ همیشه خود را در قبال مسلمانان بسیج نموده، خود جای تأمل دارد! شاید بسیاری از مردم جهان از علت بروز ضدیت و تضاد میان غرب مسیحی و شرق مسلمان چیزی ندانند، و چه بسا تصورشان بدین گونه باشد که این ضدیت و تضاد، همین جوری پیش آمده است، و حال آن که چنین چیزی نیست، و علت این ضدیت و منازعه، ریشه در دیدگاه‌های هر دو طرف داشته و دارد.

چه بسا، بسیاری تصورشان بدین صورت باشد که جهان مسیحیت و به عبارتی دیگر دول مسیحی، اگر هم چنانچه مسیح فرموده: «هر که به رخساره راست تو سیلی زند، طرف دیگر را نیز به سوی او بگردان».<sup>۲</sup> بدان گونه عمل نمی‌کنند، حداقل به کار کسی کار ندارند، و حال آن که به گواهی تاریخ این گونه نبوده، و چنانچه تاریخ نشان می‌دهد اگر میان مسیحیت جایگزین امپراطوری رُم و اسلام جایگزین امپراطوری ساسانی، ضدیت و منازعه‌ای بروز نموده، این پدیده در ارتباط با هر دو طرف، به لحاظ خصیصه توسعه طلبی در دولت‌های آنان بوده است.

خصیصه‌ای که به لحاظ آموزه‌های آسمانی، نه در مسیحیت می‌توان سراغ گرفت، و نه در اسلام. گر چه در این معنا که مسیحیت دین صلح و سلم بوده، و آموزه‌های مسیح برخلاف عملکرد دول مسیحی در طول تاریخ، آموزه‌هایی مخالف با هر گونه جنگ و ستیز می‌باشد، احدی شک ندارد، اما در ارتباط با اسلام این طور نبوده، و هنوز اکثریت جهانیان بر این باورند که اسلام فی‌نفسه، دینی جنگ‌طلب بوده، و پیروان خود را به جنگ، توسعه

طلبی و کسب ریاست دنیوی بر پیروان دیگر ادیان تشویق می‌نماید. ما در ادامه سخن نشان خواهیم داد که فارغ از نگاه سایر ادیان به این مسأله، حتی اسلام نیز چنین نگرشی ندارد، و اگر هم این گونه موضوعات (هرچند که به حسب واقع اتفاق افتاده) به اسلام نسبت داده شده، همه علل و عواملی مشخص داشته، که اگر خوب آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، به نتایج خوب و قابل قبولی خواهیم رسید. در جای دیگری نیز گفته‌ایم، هر یک از ادیان و مذاهب را در نظر بگیریم، خواهیم دید به مجرد آنکه پیروانش قدرت و اقتداری به دست آورده‌اند، بلافاصله درصدد توسعه و گسترش سیطره و سلطه خود بر دیگران بوده، و در تمام چالش‌هایی که انجام داده‌اند، به عنصر دین و مذهب تکیه کرده‌اند. هر یک از ادیان و مذاهب را در نظر بگیریم خواهیم دید اگر برای پیروان آنها اقتداری فراهم می‌شده، بدشان نمی‌آمده تا اقوام و پیروان سایر ادیان را به کیش خود درآورند.

برخی از آن‌ها بدین امر اقدام نموده، و موفق نیز گردیده‌اند، مانند کیش مسیحیت از بعد از آنکه کنستانتین امپراتور رُم بدان کیش درآمد، تا همین قرون اخیر که دولت‌های مسیحی غرب در جستجوی مستعمرات بودند، هر جا که به صورت قهری، یا صور غیر قهری از جمله سیاست‌های اقتصادی، روش‌های دیپلماتیک و ... وارد می‌شدند، ضمن پیشبرد اهداف مختلفی که داشتند، از جمله هدف مهمی که بسیار بدان توجه داشته و به شدت آن را دنبال می‌کرده‌اند، بسط و توسعه کیش مسیحیت در مستعمرات مزبور بوده است.

البته منظور نگارنده آن نیست که دول مسیحی در طول تاریخ تنها به منظور تحمیل دین مسیح به نقاط مختلف جهان یورش برده‌اند، حتی در ارتباط با جنگ‌های صلیبی که میان دولت‌های مسیحی و دولت‌های مسلمان به وقوع پیوسته، و نزدیک به دویست سال با هم جنگیده‌اند، هدف بسط و گسترش دین نبوده است. یعنی نه مسیحیان و نه مسلمانان با اقدام بدان جنگها، درصدد بسط و گسترش دین خود نبوده، و تنها بهانه‌ای که در میان بوده، تصرف و تملک بیت المقدس بوده است.

به هر تقدیر چه دول مسیحی و چه دول مسلمان، در تمام جنگ‌های توسعه‌طلبانه‌ای

که داشته‌اند، بدواً موضوع تغییر دین و مذهب را طرح نمی‌نموده، حال اگر در مواردی معدود بدان گونه بوده، در اغلب موارد این هدف خود را پس از تصرف و تحت سلطه درآوردن اقوام مورد نظر دنبال می‌کرده‌اند.

در این جا در پی آن نیستیم تا معلوم کنیم کدام جنگ‌ها از سوی کدام عوامل به منظور تحمیل و بسط دین و مذهب بوده، و کدام نبوده، آنچه که به دنبال آن هستیم و درک آن نیز بسیار حائز اهمیت می‌باشد، پاسخ بدین پرسش است که آیا کیش مسیحیت و اسلام فی نفسه با اقدام بدان جنگها موافق بوده؟ یا خیر، اقداماتی از این دست، به نفس تعالیم و آموزه های مسیحیت و اسلام ارتباطی نداشته، و اگر هم پیش آمده یک دسته دلایلی داشته که لازم است آنها را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

در بررسی به عمل آمده در ارتباط با ادیان بزرگ جهان (به استثنای کیش برهمنایی و بودایی) یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام مشاهده می‌شود که تنها دو کیش مسیحیت و اسلام موفق به توسعه و گسترش قلمرو خود بوده، و یهودیت در این عرصه چندان موفق نبوده است.

زیرا به گواهی تاریخ، قوم یهود بیشتر درصدد حفظ آیین خود بوده‌اند تا توسعه آن. مدت زمانی مدید بر اثر فشارهایی که از ناحیه دیگر اقوام از جمله قوم آشور، امپراطوری رُم و ... بر آنان وارد می‌آمده، درصدد حفظ بقای شریعت موسوی بوده، و به چیزی جز آن نمی‌توانسته‌اند فکر کنند.

بعد از آن که با تکیه بر گفتار ارمیای نبی مصلحت در آن دیده شد که دست از یکجا نشینی برداشته، و به سراسر جهان کوچ نمایند، از آن روز به بعد نه تنها در فکر توسعه شریعت موسوی نبوده‌اند، بلکه قوم خود را از اختلاط با اقوام دیگر نیز بازداشته‌اند.<sup>۳</sup>

گرچه پیروان کیش برهمنایی و بودایی فراوانند، اما بایستی دانست گسترش این دو مکتب، کمتر براساس اقدامات توسعه طلبانه دولت‌ها، و بیشتر مرهون زحمت و تلاش مبلغان و معلمان آن‌ها بوده، و حال آن که در ارتباط با مسیحیت و اسلام موضوع به گونه دیگری رقم خورده، و آن بدین صورت بوده که دولت‌های آنان در مقاطع مختلف تاریخ، با اقدام به جنگ به منظور توسعه قلمرو سیاسی خود، در صورت موفقیت، موجبات بسط و



گسترش دین خود را نیز فراهم می‌آورده‌اند.

اگر دولت غالب، مسیحی بوده، سعی می‌کرده کیش مسیحیت را، اگر چه در قلب آفریقا، و در ذهن سیاهپوستان بدوی باشد، جایگزین باورها و اعتقادات پیشین آنها نماید. و به همین ترتیب بوده عملکرد مسلمانان.

گویا این دو طرف هر یک دیگری را در این مقوله رقیب خود فرض نموده، و سعی داشته به هر ترتیبی شده از دیگری عقب نماند. دقیقاً مانند همان رقابت‌هایی که در جریان تصرف مستعمرات میان دول انگلیس، فرانسه، پرتغال، هلند، اسپانیا و روسیه برقرار بود.

گر چه دول مسیحی و مسلمان در طول تاریخ منازعات فراوانی با یکدیگر داشته‌اند، اما با کمی بررسی و دقت در متون شریعت عیسوی و شریعت محمدی، ضدیت با جنگ و توسعه‌طلبی هر دو دین بر شخص محرز می‌گردد.

جایی که در کلام عیسی آمده: «لیکن به شما می‌گویم با شریب مقاومت نکنید بلکه هر که به رخساره راست تو سیلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای ترا بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار»<sup>۴</sup>. چگونه می‌توان از آموزه‌های این شریعت جنگ و توسعه‌طلبی و تحمیل شریعت عیسوی بر دیگر اقوام و ملل را نتیجه گرفت؟

جایی که در شریعت اسلام عنوان گردیده:

«در پذیرش دین اجباری نیست. زیرا راه رستگاری از گمراهی جدا شده است»<sup>۵</sup>. «همانا راه رستگاری را به او (انسان) نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد و پیروی کند، خواه کفر ورزد و سرپیچی نماید»<sup>۶</sup>. «بگو حق از جانب پروردگار شما آمد. پس هر که خواهد ایمان آورد، و هر که خواهد کفر ورزد...»<sup>۷</sup>. «و اگر پروردگار تو می‌خواست تمام مردم جهان ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم به اجبار ایمان آورند»<sup>۸</sup>. «خدا دگرگون نکند آنچه را که در ملتی هست، مگر آنکه خود آنان دگرگون نمایند آنچه را که در خودشان است...»<sup>۹</sup>.

چگونه می‌توان از مضمون آیات یاد شده، مفهوم جنگ و توسعه‌طلبی با هدف بسط و

گسترش دین خدا را استخراج نمود؟ آیا مفهوم آیات فوق ناظر بر روابط مبتنی بر صلح و سلم میان ملت‌های جهان است، یا آنکه درصدد بسیج مسلمانان و انداختن آنان به جان ملل دیگر است؟ این در حالی است که عموم فقها و صاحب‌نظران اسلام بر این باورند که در اسلام، اساساً جنگ و قتال ابتدایی و تهاجمی وجود ندارد، و آنچه نیز در زمان رسول خدا به وقوع پیوسته، همه دفاعی بوده است.

### تفسیر آیات جنگ

در ارتباط با موضوع جنگ در اسلام نظریات متفاوتی عنوان شده، و هر صاحب نظری بنا به استنباط خود از آیات ناظر به جنگ و قتال در قرآن، نظری خاص اعلام نموده است. برخی از صاحب‌نظران معتقد بوده و هستند که جنگ ابتدایی و تعرضی مورد تأیید اسلام می‌باشد، و در مقابل برخی دیگر منکر این امر بوده، و عنوان نموده‌اند که اسلام تنها با جنگ دفاعی موافق است.

گر چه در ارتباط با آیات جنگ و قتال در اسلام، ما خود، نظری جداگانه داریم و آن را در ادامه مطرح خواهیم نمود، اما از آنجا که آشنایی با بعضی نکات قابل توجه در این زمینه، برای خواننده لازم بود، لذا، به ذکر مطالب زیر مبادرت گردید. در کتاب: «قاموس قرآن» پیرامون موضوع یاد شده آمده:

جنگ دو گونه است، یکی جنگ تعرضی، و آن این است که قومی در فکر جنگ با ما نباشند، و نظرشان این باشد که با ما در صلح و صفا زندگانی کنند، ولی ما به آنها حمله کنیم. دیگری جنگ دفاعی است، و آن بدین ترتیب است که گروهی یا ملتی به قصد تعرض به ما حمله کنند، و ما در مقابل حمله و تعرض آنها، از خود دفاع نمائیم و یا قومی یا ملتی که با ما عهد و پیمان دارند، پیمان شکنی کنند، و یا در فکر حمله و تعرض به بلاد اسلامی باشند، و مسلمانان بر آنان پیشدستی نمایند. در اینکه آیا در اسلام جنگ تعرضی هست، یا نه؟ و به عبارتی دیگر، اگر مردمی غیر مسلمان، با مسلمانان جنگ نداشته باشند، و نظرشان این باشد که با مسلمانان در مسالمت زندگانی کنند، آیا مسلمانان حق دارند به منظور اشاعه اسلام، به بلاد آنها حمله کنند، یا نه؟

لازم است ابتدا آیات قرآن را بررسی نموده، و سپس به بررسی سنت و تاریخ بپردازیم. آیاتی که در ادامه عنوان می‌شود، ناظر به موضوع جنگ و قتال می‌باشد:

۱- «و قاتلوا فی سبیل... الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان... لایحب المعتدین»<sup>۱</sup> از مضمون آیه فوق روشن می‌شود که جنگ در اسلام برای جهانگشایی نیست، بلکه برای اشاعه دین است. به عبارتی دیگر، جنگ باید در راه خدا و برای خدا باشد، نه به منظور تصرف خاک دیگران و توسعه کشورها، و نیز تنها با کسانی می‌توان جنگید، که با ما می‌جنگند: «الذین یقاتلونکم»، و تجاوز به دیگران هر چند در زمره کفار باشند، جایز نیست، زیرا می‌فرماید: «ولا تعتدوا» و مفهوم آن این است که: مطلقاً تعدی نکنید. خواه قتال ابتدایی باشد، خواه کشتن زنان و کودکان باشد... علی‌هذا، «الذین یقاتلونکم» شرط برای «قاتلوا» است، یعنی اگر آنها به جنگ شما آمدند، شما هم با آنها بجنگید.

«المنار» در شرط بودن آن تردید ندارد. اما از نظر بعضی شرط نیست، بلکه بیان مصداق است، یعنی با مردان که با شما می‌جنگند، بجنگید، نه با زنان و اطفال که طرف جنگ نیستند. «المیزان» این قول را اختیار نموده، و «مجمع» آن را به صورت قول نقل کرده است. ناگفته نماند ظهور «الذین یقاتلونکم» در شرطیت است، مخصوصاً با ملاحظه تعمیم «ولا تعتدوا». باید دانست: آیه مورد بحث بنا به قرینه آیات بعدی، قطعاً در باره جهاد با مشرکین مکه است، ولی اختصاص به مشرکین مکه چنانکه مفهوم کلام برخی از صاحب‌نظران است، ظاهراً مورد ندارد. مشرکین مکه نمی‌باید خصوصیتی داشته باشند، خاصه راجع به آیه اول که عمومیت آن قابل انکار نیست. لذا در مجمع آمده: ... به قولی مأمور به قتال با اهل مکه شدند، ولی حمل آیه بر عموم بهتر است، مگر آنچه با دلیل خارج شده است.

۲- در سوره انفال آیه ۶۰ فرموده: برای مقابله با کفار آنچه بتوانید از نیرو و از اسبان آماده کنید... و در آیه بعدی آمده: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی... انه هو السميع العليم». یعنی: اگر کفار مایل به مسالمت شدند، تو هم مایل شو، و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست.

در این آیه امر به مسالمت شده، در صورتی که کفار بدان میل کنند، و صریح است در اینکه اگر کفار خواستار مسالمت باشند، نمی‌توان با آنان جنگید. آیات ما قبل قابل انطباق به اهل کتاب است، که با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله) پیمان عدم تعرض بسته و آن را می‌شکستند.

۳- «الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم و اتقوا...»<sup>۱۱</sup>

از کلیت «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه» نیز می‌توان مطلب مورد نظر را استفاده کرد، و آن این است که اعتدا و حمله در صورت اعتدا و حمله طرف دیگر است.

۴- «لا ينهايكم... عن الذين لم يقاتلوكم في الدين و لم يخرجوكم من دياركم ان تبرؤهم و تقسطوا اليهم ان... يحب المقسطين»<sup>۱۲</sup>

به حکم این آیه کفاری که با ما در باره از میان بردن دین جنگ نکرده، و ما را از دیارمان بیرون ننموده‌اند، می‌توانند مورد احسان و عدالت ما واقع گردند، می‌توان دانست که لازم است با آنان به عدالت رفتار نمود، در این صورت جنگ با آنها و حمله به آنها چطور خواهد بود؟ ایضاً آیات ۹۲ و ۹۳ سوره نساء.

۵- آیات سوره توبه در باره جنگ با مشرکین است، و در اینکه مشرکین متجاوز و معتدی بودند شکی نیست، و آیات نیز بدان تصریح دارد. مثلاً فرموده: «کیف و ان يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم الا و لاذمه»<sup>۱۳</sup>

«الا تقاتلون قوماً نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤكم اول مرة»<sup>۱۴</sup>

آیات سوره آل عمران در باره جنگ اُخْد نازل گردیده، که لشکرکشی از طرف کفار بود و آیات سوره انفال در باره جنگ بدر است، که اعتدا و تجاوز مدت‌ها از طرف مشرکین بود. با ملاحظه این آیات می‌توان به دست آورد که قرآن نظری به جنگ ابتدایی و تعرضی ندارد، و بلکه متوجه دفاع است.

آیات دیگری هست که درباره جنگ اطلاق دارند، و شرطی در آنها دیده نمی‌شود، و ظهور آنها در جنگ ابتدایی و تعرضی است. البته در جهت اشاعه اسلام و گسترش راه خدا: